

مشائیون در برابر اشراقیون

« پیکار فرزانش فرمندی با جهان بینی ارسطویی »



گزارش، پژوهش و نگارش: فرید شولیزاده

«پیش کش به استادم دستور دکتر اردشیر خورشیدیان که در این سالها بسیار از او آموختم»

طی تحولاتی که در قرون اخیر، فرایند مدرنیزاسیون به وجود آورده، سبب شده تا حکمت روز به روز نقش خود را تعقیب دهد تا بدانجا که از نوعی خداوندگاری به نوعی فلسفه کاربردی فرو کاهیده. به زبان ساده تر علم/اعلی هم شان با دیگر علوم شده و در نتیجه علو طلبی انسانها نیز به میان مایگی انجامیده است. از نگاه این قلم پس از هگل عموماً "حکمت (=فرزانش) از نظام سازی و نظریه پردازی به موقعیت پردازی و تحلیل گری تعقیب مسیر داد و بدین گونه نظام درونی و نگاه وحدت جوی انسان مدرن، که قبلاً "قدوسیت

دین را هم از انجام این امور کنار زده بود، دچار آشفتگی گشت. نگارنده بر این باور است که رویدادهایی از این دست معلول راز زدائی، عقلانیت ارسطویی، رها کردن ذکر و رهیذگی فلسفه از اشراق و شور درون است.

مشائیون (پیروان مکتب و عقلانیت ارسطویی) حکمت را حاصل عقل بشر دانسته و به مدد عقل محض، امکان شناخت حقایق و اعیان و اشیاء را مهیا دیده اند! حال آنکه امروزه علم ثابت کرده است «IQ» و هوش نوادر بشر و انسان های نابغه حداکثر 18 بار بیشتر از میمون است و عقل انسان مطلق و پی نهایت نیست تا قادر باشد همه چیز وجود را توضیح دهد؟! ولی اشراقیون و در رأس آنها شهاب الدین سهروردی آن را بیشتر از عقل، حاصل الهام و کشف باطنی فیلسوف می دانند. سهروردی کسانی را که به عنوان صاحبان خمیره حکمت می شناسد، بیشتر اربابان کشف و شهود و مانوسان با سر باطن و راز قلبند. سهروردی تا بدانجا در این اعتقاد خویش پیش می رود که پس از تقسیم بندی حکیمان به پنج طبقه به صراحت متذکر می شود که عارف غیر فیلسوف، از فیلسوف غیر عارف افضل بوده و حکمت ذوقی (اشراقی) برتر از حکمت بحثی (مشائی) می باشد و در نهایت تا بدانجا پیش می رود که می گوید: هر کس در جهان به نقد حکمت مشائی می پردازد، لاجرم یک اشراقی خواهد شد...

باید دانست که حکمت اشراقی ریشه ذوقی دارد یعنی بیان مباحث فلسفه را از طریق قوای ذوقی، کشف و شهود و اشراق میسر می داند. حال آنکه حکمت مشائی تنها تکیه بر عقل محض را جایز می شمارد. اما این دو حکمت در پی توجیه چه چیزی هستند؟ پاسخ این است که تقریباً بحث تمام متکلمین جوامع انسانی از جمله اشراقیون و مشائیون، در طول تاریخ اندیشه بشری، حول توجیه مسئله «وجود» و توضیح چیستی ماهیت «وجود» دور می زند...

فرزانش فرهمندی یا عرفان روشن درونی تاریخچه ای چند هزار ساله دارد و ریشه ی جهانی آن در آموزه های اندیشه برانگیز اشو زرتشت پیامبر ایران باستان نهفته است. پس از ورود اسلام به ایران و در قرن ششم هجری بکوشش فرزانه بزرگ، شهاب الدین سهروردی پس از چند سده خاموشی این فرزانش با نام حکمت اشراقی جانی دوباره گرفت. سهروردی هر چند فهم فلسفه ی مشائی را برای درک درست مبانی فلسفه اشراق ضروری می داند (زیرا با آن در پیکار است)، ولی با نقد روش ارسطو، ابن سینا و فارابی اعلام می کند که برای تحقیق در مسائل فلسفی و به ویژه حکمت الهی تنها استدلال و تفکرات عقلی آنگونه که ایشان می گویند کافی نیست، سلوک قلبی و مجاهدات نفس و تصفیه ی آن نیز برای کشف حقایق ضروری است. او غایت فلسفه را نجات نفس از ظلمات هوی و هوس، و ریاضت و تزکیه ی نفس را لازمه ی علم کامل می داند و در کتاب «المشارع و المطارحات» میفرماید: وقتی شخصی که به فلسفه استدلالی علاقه مند است علم خود را استحکام بخشد می تواند ریاضت های زاهدانه آغاز کند و به عرصه اشراق وارد شود در این زمان است که بعضی از مبادی اشراق را عیان می بیند. سر آغاز حکمت بریدن از دنیا، وسط آن مشاهده انوار خداوندی و آخر آن پی نهایتی و جاودانگی است.

برخلاف حکمت مشائی که از فلسفه ی یونان و به ویژه ارسطو و تفاسیر نو افلاطونی آن سرچشمه گرفته است، حکمت اشراق خود را میراث دار اشو زرتشت و اندیشه ی فلسفی حکمای ایران باستان (فرزانش فرهمندی) می داند و غالب اصطلاحاتش مأخوذ از آن است. جنبه ی رمزی نور و ظلمت، امشاسپندان، طبقات مینوی نور و فرشته شناسی و... را بطور مستقیم از آن وام می گیرد. سهروردی در کتاب حکمت الاشراق خود را با گروهی از حکمای ایران باستان (چون فرشوشتر، جاماسپ و بزرگمهر) که اعتقاد باطنی مبتنی بر وحدت مبدأ وجود داشتند، یکی می داند.

سهروردی در اندیشه ی ترکیب کامل حکمت افلاطون با آموزه های اشو زرتشت بود. او حکمت ایران باستان را پس از چند قرن سکوت داخل جریان کلی فلسفه اسلامی کرد. با فلسفه اشراق، فلسفه و عرفان با هم تلفیق شدند. اما چنان که بعضی از سر ناآگاهی پنداشته اند، فلسفه اشراق مکتبی التقاطی نیست؛ بلکه بازگشتی است به وحدت ابتدایی حکمت که هر صورت آن نزد قومی رشد کرده بود و سپس در صورت نخستین خود جمع و احیاء می شود. با فلسفه اشراق، خشکی براهین مشائیون با ذوق اشراقی جلا می یابد، فلسفه اشراق به یکه تازی فلسفه مشائی در اندیشه فلسفی مسلمانان پایان داد و تا قرن یازدهم این دو اندیشه فلسفی (اشراقی و مشائی) در جهان اسلام با به پای هم پش رفتند... قتل زود هنگام شهاب الدین سهروردی در آغاز جوانی، مانع تدوین همه جانبه یک مکتب فلسفی گشت و از سوی دیگر ظهور حکمت متعالیه (صدرایی) بوسیله ملاصدرا (صدرالمتألهین) و به خدمت گرفتن تفکر اشراقی به عنوان یکی از ارکان اربعه خود، اگر چه باعث استمرار حیات عناصر اشراقی در حکمت متعالیه شد، اما متأسفانه به حیات مستقل آن به عنوان یک جریان مشخص فلسفی تا حد زیادی پایان داد.

سهروردی معتقد بود که انسان نخست باید یاد آور و متذکر حال خویش گردد (خود شناسی) و خود را دریابد (خودسازی). بواقع آنکه از کاوش خویش دور است نسبت به فلسفه مهجور می باشد. سهروردی فیلسوفان پس از افلاطون [و فلوطین اسکندرانی] را (چه در حوزه یونانی و چه در حوزه اسلامی) عموماً" به عنوان مشائیون و حکیمان بحثی می شناسد که تنها به امور برهانی اتکا و اکتفا نموده اند و به خیال خود به فریبه مغز و ذهنشان پرداخته اند! حال آنکه این مشائیون به لاغری قلب و دلشان همت گمارده اند. او بسیاری از آنان را فیلسوف نمایان و مدعیان دروغین حکمت می خواند که پیدایش آنان سبب نابودی حکمت شده است بنا بر این به نظر او فاصله گرفتن از شور اشراق درون و عشق علت اصلی خرابی فلسفه های پسا افلاطونی است. سهروردی بارها در نوشته های خویش این پرسش را مطرح می کند که: *چه کس ثابت کرده و ضمانت داده که روش عقلانیت ارسطو برای فکر درست باشد؟ بر فرض درستی آن، چه کسی اکتفای بدان را اثبات می تواند کرد؟ مگر می شود افکار و اندیشه بشر را که در فضای لابنتاهی و بی حد و مرز جولان دارد به روش تک بعدی ارسطو محصور ساخت؟* برآستی که فلسفه بیش از برهان، با خطابه و بیش از منطق، با ذکر نسبت دارد و این پس از سقراط بود که فلسفه از مسیر درستش منحرف، به جدل و تفکر منطقی فرو کاست به نحوی که در همان امتداد، نهایتاً" در کانت به معرفت شناسی سقوط نمود و خداوندگاری و آفرینندگی خویش را از دست داد.

سهروردی باورمندی به این سخن را که مواجهه با رازها پیش از عقل پردازی، تذکر به وضع خویشتن پیش از فلسفه پردازی، اهمیت شور و سوز درونی پیش از ساز و آواز بیرونی و سیر و حرکت وجودی پیش از پیش از جولانگری ذهنی لازمند دانسته تا فلسفه در زندگی انسانها بتواند رهگشا باشد. او معتقد است که جوینده حقیقت، باید با گامهای خرد خویش، قدم زند و او را گم کرده، حقیقت را پیدا کند. این بسیار مانند است به این سخن نیچه، که در پایان به یاران خود می گوید: *اکنون تنها می روم، شاگردان من، شما نیز اکنون بروید و تنها بروید! و من این چنین می خواهم، اکنون شما را می فرمایم که مرا گم کنید و خود را بیابید...*

سهروردی معتقد است که میان فلسفه و هنر اصیل قرابتی است، یعنی هر دو از نوعی کشف یا انکشاف و ذوق بر می خیزند. وی در مقدمه حکمت الاشراق چنین می فرماید: *شما ای برادران همواره از من خواسته اید کتابی بر نگارم که یافته های ذوقی خود را، یعنی آنچه در خلوت و سیر و سلوک و ریاضت و هنگام تجرد از دنیا یافته ام، بنمایانم، زیرا هر کس در این راه گام گزارد و کوشش کند و ریاضت کشد، حقایق را دریابد. چه آنکه هر*

کوشش کننده ای را ذوقی است و هر ریاضت کشنده ای را یافتی، ناقص یا کامل، فزون یا اندک...

شهاب الدین سهروردی همواره در خوانش خویش از حکمت، اشو زرتشت را **استاد** و نیای روحانی خود دانسته که حکمت را به کلمات اولین به رمز و راز بیان می داشت. وی اشو زرتشت را بواسطه آنکه انسان را از فاصله انداختن میان خدا و بشر، روح و بدن، نمود و وجود، فیزیک و متافیزیک و... رهایی بخشید همواره مورد ستایش و تمجید شایان قرار داده است.

ز استاد چو وصف جام جم بشنودم خود جام جهان نمای جم من بودم

(سهروردی)

ارتباط او با سلف معنوی اش، نوعی اتصال روحانی است که در قید و بند معیارهای تاریخ نگاران اثبات گرا نمی گنجد. این اتصال به گونه ای مکاشفه و شهود باطنی است که از مشرق معرفت ناشی شده و در طباع تام آدمی منطوقی است. داستان مکاشفه سهروردی در کتاب «التلویحات» وی، تا حدودی می تواند از روی ابهام این سخن پرده برداشته و کیفیت اتصال را تجسم بخشد. سهروردی مساله نور و ظلمت را بعنوان قاعده شرق، بر اصل رمز و راز مبتنی می داند و بر آن است که ثنویت و دوگانه پرستی در آئین اشو زرتشت وجود نداشته است. الوهیت و بالاترین وجود، نورالانوار (= اهورامزدا) است که مظهر خوبی است و تنها خوبی و نیکی و مهربانی از وی متجلی است. سهروردی در فلسفه اشراقی خود و خوانش خویش از بینش اشو زرتشت رویکردی به وحدت داشته و دوآلیسم را رد می کند. این رویه در نظریه سهروردی پیرامون نسبت عمل و نظر تجلی بیشتری یافته و راهی برای روزگار پاره پاره ما می گشاید. در اندیشه اشراقی، نظر با عمل و ذهن با عین تنها در مراحل نخستین سلوک نفس و ارتقای آن در مدارج عالیه روحی اتحاد نمی یابد، بلکه میان عقل موحد و عمل شناخت اتحادی اساسی وجود دارد، تطابقی میان وسایل شناخت و وسایل ایجاد، شعاعی که از دیدگاه سهروردی بنای هستی را پی می نهد همان است که شناخت را برای موجودی که بر آن می تابد حمل می کند. سهروردی معتقد است که بر این اساس جهان هستی انسجام و انتظام می یابد و بوسیله انوار نوری از حقیقت که بر موجودات تابیده می شود، معارف به آنها القا می شود...

پرداختن به حکمت اشراقی امروزه برای ما ایرانیان ضروری و بایسته است زیرا حکمت اشراقی یا فرزانش فرهنگدی تنها دستگاه فلسفی مستقلی است که نیاکان ما ایرانیان در طول تاریخ اندیشه پدید آورده اند. هر چند دل مشغولان فلسفه‌ی مشائی نیز برای پاسخگویی به نقدهای اشراقیون بر مبانی ارسطو و ابن‌سینا باید با چنین فلسفه‌ای آشنا شوند. حکمای اشراقی، یعنی فلاسفه‌ای که نماینده‌ی تمام عیار این کلمه‌ی فلسفی باشند در سیر تاریخ اندیشه پس از اسلام بسیار محدودند و در مقایسه با حکمای مشائی از تعداد کمتری برخوردارند. به علاوه بر خلاف حکمت مشائی که فارابی و ابن‌سینا دو شخصیت کانونی آن در ایران هستند، حکمت اشراق در دوره پس از اسلام تک کانونی است. می‌دانیم که شهاب‌الدین سهروردی در 38 سالگی، یعنی در سنی که معمولاً آغاز بروز درخشش‌های علمی است، ناجوانمردانه به قتل رسیده است (چنان که خود توصیف کرده است همچون عقلی سرخ بر پر ملأک نشست). از این رو آن چنان که باید، نتوانست شاگرد بپرورد. لذا رواج فلسفه‌ی اشراق بیشتر متکی بر آثار سهروردی است تا حوزه‌ی درسی و شاگردان شیخ اشراق...

در اینجا ممکن است کسانی بگویند که دین و فلسفه دو مقوله متعارض هستند و چه لزومی دارد که این دو را بصورت توأم بررسی کرد؟ درواقع این کسان چنین می پندارند که پنداری و ملزومات آن مانع از استنتاج عقلانی درست است، بدین معنا که «الحاد» لازمه

تفلسف است و ایمان دینی برابر و معادل با نفی اندیشه عقلانی است. این خط مشی لبریز از جهل بی خبران است که بر فرزانه‌گانی چون سهروردی و عین القصلت همدانی و عطار نیشابوری تیغ تعصب کور می کشد...

بارها گفته ام که فاش کنم هرچه اندر زمانه اسرار است
لیکن از زخم تیغ بی خبران بلیم بر نهاده مسمار است

(سهروردی)

حال آنکه اشو زرتشت مخالف این می فرماید و همگان را به خردورزی و مشاوره با عقل و اندیشه روشن دعوت می کند. به نظر اینجانب انسان می تواند هم فیلسوف باشد و هم دیندار و هم معتقد به الهام مینوی (وحی). انسان می تواند توأمان خردورزی پیشه کرده و به روش های عقلانی پایبند و وفادار باشد و در عین حال ایمان راسخ و محکمی به الهامات مینوی دین داشته باشد و در کنار هم، هر دو را عزیز بدارد که این بنیاد آموزشهای اشو زرتشت است، چنان که سهروردی، آذرفرنبغ فرخزادان، آذریادمهراسپند و بزرگمهر بختگان چنین می کردند...

اما نقدها و ایراداتی که اشراقیون بر مبانی حکمت مشائی می گیرند چیست؟ تقریباً بیشتر بخش های کتاب سوم دینکرد و کتاب حکمت الاشراق سهروردی دست و پنجه نرم کردن با بنیاد های فکری حکمت مشائی است. یکی از اصلی ترین ایراداتی که حکمای اشراقی بر مشائیون می گیرند این است که مشائیون وجود خدا را بطور مطلق در تحلیلات فلسفی خویش در نظر نمی گیرند و بگونه ای استدلال می کنند که ممکن است در بحث های مفهومی خویش حتی به اثبات خدا هم نرسند، حال آنکه بحث اصلی حکمت اشراقی این است که نورالانوار (اهورامزدا) ذات واجب الوجود است و اثبات کردنی نیست. سهروردی در رساله صفیر سیمرغ خطاب به مشائیون می نویسد: «کسی که معرفت حق را طلب کند بدلیل، همچنان است که کسی آفتاب را به چراغ جوید.» در حکمت اشراقی از پذیرش وجود واجب الوجود است که به اثبات وجود سایر چیزها (ممکن الوجود) می رسیم، به زبان ساده تر از پذیرش وجود به درک موجود می رسیم.

یکی دیگر از ایراداتی که بر حکمت مشایی وارد است، تکیه صرفاً محض در این خط مشی فلسفی بر خرد ناب (عقل محض) است، حال آنکه خرد ناب یکی از ابزارهای انسان است. در این میان پرسش این است اگر عقل محض چنان که مشائیون [به پیروی از ارسطو] می گویند بر جهان فرماندهی و حکومت می کند، پس چرا کسانی که صرفاً بر عقل محض تکیه می کنند بجای وحدت نظر، تا این حد اختلاف و تشتت آرا داشته و دارند؟ در فرزانس فرهمندی یا حکمت اشراقی، خرد ناب (عقل محض) در کنار الهام مینوی، دین، اشراق و کشف و شهود یکی از ابزارهای کسب معرفت انسان قلمداد می شود.

اگر بخواهیم دستگاه هستی شناسی دو حکمت را بصورت خیلی مختصر مقایسه کنیم باید نخست به اصل نهایی وجود پردازیم. اما اصل نهایی وجود چیست؟ (برای درک بهتر موضوع قانون دوم ترمودینامیک را باید در نظر داشت). اگر آب را حرارت دهیم تبدیل به بخار می شود و برعکس اگر گرما را از آب بگیریم تبدیل به یخ می شود.

چون بحر نفس زند چه خوانند بخار چون شد متراکم آن نفس ابر شمار
باران شود ابر چون کند قطره نثار وان باران سیل و سیل بحر آخر کار

(مولانا)

این سه حالت آب، یخ و بخار وجود مستقلی نیستند بلکه تنها کیفیت های گوناگون از یک چیز هستند. پس می توانیم بگوییم چیزی هست که آب، یخ و بخار سه تنوع کیفی از آن هستند. اگر همین نظریه را به جهان بست دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که در پس

تمام موجودات، گیاهان و اشیائی که پیرامون خودمان می بینیم، یک چیز واحد نهفته است و اجزای گوناگون هستی کیفیت های متنوعی از آن یک چیز اصلی هستند... جهان بینی اشراقی، این اصل اولیه و اصل نهایی وجود را، نور می داند. نور بی نیاز از تعریف است

در کون و مکان نیست بغیر از یک نور ظاهر شده آن نور به انوار ظهور حق نور و تنوع ظهورش عالم توحید همین است دگر و هم و غرور

(جامی)

[زیرا هر تعریفی که ارائه دهیم چون مشائون تعریف مفهومی خواهد بود] اما حکیم شهاب الدین سهروردی دو توصیف منطقی پیرامون نور ارائه می دهد که جای تأمل دارد: نخست آنکه نور چیزی است در جهان که همه چیزها بدو نیازمند اند ولی او به چیزی نیازمند نیست.

دوم آنکه هر قاهری را باید قاهرتری باشد و بر هر نوری هم نوری والاتر [=برهان وجودی] اما این سلسله نمی تواند تا ابد ادامه پیدا کند چون اگر قرار بر آن باشد که همیشه در انتظار یک قادرتری باشیم، هیچگاه چیزی پدید نمی آید و آفرینش ایجاد نمی شود، قادرتر و قادرتر و قادرتر الی بی نهایت... حال آنکه اینگونه نیست و وجود جهان هستی خود مؤید آن است که این سلسله به یک ذات قادر مطلق متعال منتهی شده است که این کیفیت های موجود از ذات وجودی او صادر (فیضان) شده است و آن نورالانوار [اهورامزدا] است.

در اینجا شیخ اشراق به روشنی تعریفی را پیش می کشد که در قرون بعد به برهان وجودی مشهور گشته است. برهان وجودی می گوید که هر چیزی در جهان هستی باشد می شود بهتر از آن را تصور کرد. زمانی که به مفاهیمی چون قدرت و علم نگاه می کنیم این گونه تداعی می شود که همیشه یک قدرتمند تر و یا یک عالم تر می تواند وجود داشته باشد. اما در اینجا نکته ای هست اگر این سیر بی نهایت به یک قادر مطلق منتهی نشود هیچ چیز نمی توانست در جهان موجود باشد. پس اینکه من و شما هستیم، اشیاء و موجودات هستند و تنوع، ارتباط و حرکت دارند، پس معلوم می شود که این سیر هر قدری قادرتری هست به یک جا منتهی شده و این اساس برهان وجودی است.

چنان که گفتیم اشراقیون اصل نهایی وجود را نورالانوار و تکثر موجود در جهان را کیفیت های گوناگونی از نور می دانند با این تفاوت که نوری در جهان که با چشم سر (عقل ابزاری) دیده می شود مانند نور خورشید، نور آتش و... نور بصری است و مرتبه نازلی از نورالانوار است. اما نورالانوار که اصل نهایی وجود است را با عقل اشراقی (خرد اهورایی) و اندیشه روشن و کشف و شهود می توان رویت کرد.

یکی از ایرادات بنیادینی که حکمای اشراقی بر مشائون می گیرند تفکیک وجود و موجود از هم یا به تفسیر اوستایی تفکیک گیتی و مینو از هم است که در فلسفه مشائون بصورت تفکیک فیزیک و متافیزیک از هم ظهور پیدا می کند. اسحق نیوتون که بحق یکی از شارعین حکمت مشائی است در توصیف خود از ماهیت وجود، آفریدگار را بمانند یک ساعت ساز توصیف می کند، خداوند همانند یک ساعت ساز که ابتدا اجزای ساعت را می سازد، اجزای گوناگون جهان هستی را ساخته، سپس بمانند آنکه یک ساعت ساز اجزای یک ساعت را مونتاژ می کند و سپس ساعت را کوک می کند، اجزای جهان را سوار کرده و یکپارچه ساخته و آن را بقول معروف کوک و به حرکت در آورده. ساعت ساز پس از مونتاژ ساعت و کوک کردن آن دیگر نقشی در عملکرد ساعت ندارد زیرا ساعت دیگر یک وجود حقیقی و مستقل قلمداد می شود و ساعت ساز تنها گاه گاهی ساعت را کوک می کند، نیوتون معتقد است رابطه خدا و جهان نیز مانند رابطه این ساعت و ساعت ساز است و خدا به کناری نشسته و جهان هستی بر مبنای نظم طبیعت خویش به کار خود ادامه خواهد داد و گاه گاهی خدا برای کوک این ساعت به آن سری می زند و گرنه در بقیه اوقات جهان در سایه آن نظم نخستین به کار خویش ادامه می دهد...

این همان تفکیک مبحث خالق و مخلوق در فلسفه ارسطو است که عالم را به دو بخش مجزای متافیزیک و فیزیک بخش می کند. نگاه مشائیون به جهان بعنوان یک ماشین مکانیکی منظم و اینکه جهان بر مبنای قوانین طبیعی و غریزی در حال حرکت است (اشتباه نشود این نظم مورد نظر مشائیون با مفهوم «اشا» تفاوتی بنیادین دارد) و آفریدگار که در اینجا از نگاه مشائیون سازنده آن ماشین است، دیگر کنترل و نظارت همه جانبه ای بر جهان ندارد! و تنها هرزگاهی که طبیعت نیاز به کوک داشت از طریق وحی در تاریخ دخالت می کند، بشدت مورد انتقاد حکمت اشراقی است. اشراقیون معتقداند که نه خداوند ساعت ساز است و نه هستی ساعت خودکار و اصولاً تفکیک فیزیک و متافیزیک بوسیله ی مشائیون، از سوی اشراقیون مردود است. در حکمت اشراقی بجای صحبت از فیزیک و متافیزیک، سخن از طبقات و کیفیت های گوناگون نور و گیتی و مینو است که نه از هم جدا بلکه پیوسته، درهم، باهم و در وحدت با هم هستند. سخن اشراقیون این است که ذات نورالانوار (فروهر اهورامزدا) چگونه می تواند چیزی (گیتی) را خلق کند که از جنس خودش نباشد و برون از یکپارچگی و بساطت مطلقش باشد؟! این ایرادی است که بر مشائیون و پیروان مکتب ارسطویی وارد است که جهان جسمانی (فیزیک) را مستقل از جهان معنوی (متافیزیک) قرار می دهند و از دیدگاه نگارنده هیچگاه هم بصورت شفافی این ایراد را پاسخ نداده اند.

اشراقیون معتقد اند که هستی فیضان خداوند و کیفیتی از نور ذات نورالانوار است و اگر آنی از ذات نورالانوار (اهورامزدا) فیضش را از جهان هستی برگیرد، این جهان ممکن الوجود، عدم الوجود و نیست و نابود خواهد شد. برعکس تعریف ساعت ساز در کلام مشائیون، در جهان بینی اشراقی اگر تمام شرایط پیدایش یک چیز فراهم باشد اما فیض نورالانوار (روشنایی بنیاد همه روشنایی ها = اهورامزدا) نباشد، آن پدیده به وجود نخواهد آمد و این درست برعکس نظر مشائیون است که معتقداند اگر شرایط پیدایش یک پدیده مهیا باشد، آن پدیده ممکن الوجود خواهد بود!!! این گرفتاری های حکمت مشایی از یک بعدی بودن آن منشاء می گیرد. حکمت مشائی در بحث جوهر و عرض بطور کامل به یک طرف تکیه می کند. در بحث ماهیت وجود هم فقط به ماهیت یا به وجود توجه می کند، در بحث ماده و صورت نیز همینگونه است که از بحث ماده در قالب حکمت مشایی، ماتریالیست ها بیرون می آیند، و از صورت، ایده آلیست ها ظهور پیدا می کنند و این درست برعکس نگاه حکمت اشراق است که چند بعدی و همه جانبه با تمام ابزارهای انسان به مسائل می نگرد.

یکی دیگر از مباحث مهم مورد اختلاف جهان بینی اشراقی با جهان بینی مشائی مسئله تعریف انسان و چستی وجود انسان است. حکمای مشائی خصوصاً طیف ماتریالیست، انسان را یک وجود ماشینی، محصول پدیده های طبیعی می دانند. به زبان ساده تر شرایط پیدایش یک پدیده ی مادی بنام انسان در جهان فراهم شد و بر مبنای حرکت نظام طبیعت بوجود آمد! (این تفکر در نهایت در قرون اخیر به تئوری داروین منتهی شده است). اما جهان بینی اشراقی نگاه دیگری به مقوله انسان دارد. در تعریف مشائیون انسان، بازیگر نقش (بنده خاکی بی ارزش) است که تعریف روشنی از رابطه خود با خالق خویش ندارد، حال آنکه حکمت اشراقی خصوصاً در بعد اوستایی انسان را پرتویی (اشعه ای) از ذات بی پایان نورالانوار (فروهر اهورامزدا) می داند، بواقع انسان کیفیتی از نور ذات خداوند است که تن مند شده و خویشکاری و جایگاهی چون همکار آفریدگار خویش دارد. در نسک پهلوی دینکرد خصوصاً کتاب سوم که از متون اصلی اشراقی است در باب تعریف انسان می فرماید: «انسان، خدای تن مند شده است.»

افلاطون حکیم بزرگ الهی و اشراقی یونان، مفهوم اشراقی انسان را بصورت که جهان و مه جهان (جهان بزرگ و جهان کوچک) عرضه می کند بشکلی که اگر وجود را هستی کل در نظر بگیریم (مه جهان)، انسان مقیاس کوچکی از آن (که جهان) بر روی زمین است. بی

سبب نیست که انسان در در دین زرتشتی همکار آفریدگار خویش و در کتب مقدس ادیان ابراهیمی خلیفه الله بر روی زمین خوانده می شود و خداوند پس از خلق او به خود احسنت و آفرین می گوید...

دین و دینداری افزون باد.

یاری نامه:

- 1: حکمت الاشراق، شیخ شهاب الدین سهروردی، ترجمه دکتر جعفر سجادی
- 2: المشارع و المطارحات، شیخ شهاب الدین سهروردی
- 3: التلویحات، شیخ شهاب الدین سهروردی
- 4: روزی با جماعت صوفیان، شیخ شهاب الدین سهروردی، به کوشش حسین مفید
- 5: عقل سرخ، شیخ شهاب الدین سهروردی، به کوشش حسین مفید
- 6: لغت موران، شیخ شهاب الدین سهروردی، به کوشش حسین مفید
- 7: فی حقیقة العشق (مونس العشاق)، شیخ شهاب الدین سهروردی، به کوشش حسین مفید
- 8: آواز پر جبرئیل، شیخ شهاب الدین سهروردی، به کوشش حسین مفید
- 9: صغیر سیمرغ، شیخ شهاب الدین سهروردی، به کوشش حسین مفید
- 10: فی حالة الطفولية، شیخ شهاب الدین سهروردی، به کوشش حسین مفید
- 11: بن مایه های آیین زرتشت در اندیشه سهروردی، پرفسور هانری کربن، ترجمه محمود بهفروزی
- 12: چنین گفت زرتشت، فردریش نیچه، ترجمه دکتر مسعود انصاری
- 13: روابط حکمت الاشراق و فلسفه ایران باستان، پرفسور هانری کربن، ترجمه عبدالمجید گلشن و احمد فردید
- 14: عرفان و فلسفه، استیس، ترجمه استاد بهالدین خرمشاهی
- 15: پنج رساله، شیخ رئیس ابو علی سینا، بکوشش پرفسور احسان یارشاطر
- 16: رساله ای در حقیقت و کیفیت سلسله ی موجودات و تسلسل اسباب و مسببات، شیخ رئیس ابو علی سینا، بکوشش دکتر موسی عمید
- 17: رساله منطق (دانشنامه علائی)، شیخ رئیس ابو علی سینا، بکوشش دکتر محمد معین و سید محمد مشکوة
- 18: ظفرنامه (پیروزی نامک)، شیخ رئیس ابو علی سینا، بکوشش دکتر غلامحسین صدیقی
- 19: دوره آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، رضا کاویانی
- 20: دوره آثار فلوطین، ترجمه محمد حسن لطفی
- 21: بحث در مابعد الطبیعه، ژان وال، ترجمه یحیی مهدوی
- 22: متفکران یونانی، تئودور گمپرتس، ترجمه محمد حسن لطفی